

ترجمه رامین مولایی

Raminmolaei@hotmail.com

در ریچه

نامه هفتم (قسمت آخر)

نامه هایی

به یک

نویسنده

جوان

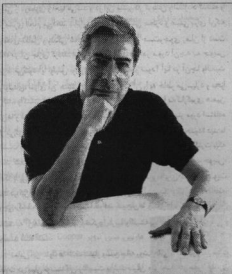
(۱۴)

تراز واقعیت

La Nivel de la Realidad

راه و رسم نویسنده شدن

از زبان ماریو بارگاس یوسا



Mario Vargas Llosa
CARTAS A UN JOVEN NOVELISTA

برای مثال خاتم دالووی^۱، یکی از نابترین رمان‌های وی - و ریچنا وولف - در چه سطحی از واقعیت جریان می‌یابد؟ آیا مثلاً در آن دست از کشش و ریختن آدم‌های داستان‌های هم‌نگوی؟ نه، بلکه در یک پلان ذهنی و فیزیکی در احساسات و الفکاری که جوهرهٔ حیات ضمیرانسانی است، جاری می‌گردد. در واقعیت غیرقابل لمس اما قابل تجربه که همهٔ آن‌چه در اطراف ما رخ می‌دهد و هرآن‌چه انجام می‌دهیم یا می‌بینیم و نیز شادی یا اندوه ما متأثر از آن است. این زاویه دید واقعیت یکی دیگر از اصالت‌های این نویسنده بزرگ است. آن‌هم به‌ملطف نثر هنرمندانه و پرسپکتیو زیبا و بسیار ظریفی که از خلال آن به تبیین دنیای داستانی‌اش می‌پردازد و به کل واقعیت جان می‌بخشد. سختی و سردی مادی و درونی‌اش را گرفته و سرشار از روح‌اش می‌سازد. درست در ابعادی متضاد با رب - گریه، نویسنده‌یی که تکنیکی علیل در داستان نویسی از برتری قدر و منزلت دادن به واقعیت محض، حتی تشریح هر آن‌چه واقعیت عینی با آن‌ها

نارس است. از جمله افکار، احساسات و غرایز - آن‌گونه که گویی عناصری مادی باشند، ترویج گردد.

امیدوارم از لایه‌لای این چند نمونه مختصر پیرامون زاویه دید تراز واقعیت شما هم به همان نتیجه‌یی دست یافته باشید که من مدت‌هاست به آن رسیده‌ام و آن این‌که؛ در اکثر رمان‌ها، در همین زاویه دید است که اصالت رمان‌نویس منزل ندارد. به‌عبارت دیگر، در بردارنده (برجستگی یا حداقل تمایز از بقیه) یک وجه با کارکرد از زندگی، تجربه و دانش بشر از وجود، و نیز حتی آن‌چه در داستان از میان رفته، زایل شده یا اوج گرفته، است. آن‌چه آشکارا چون نمایی حاکم بر رمان، به ما دیدی شفاف، جایگزین و در عین حال ناآشنا از زندگی ارائه می‌دهد. آیا به‌عنوان مثال این همان چیزی نیست که با خواندن اثری از پروست یا جویس در درون شما روی می‌دهد؟ در اثر پروست، آن‌چه مهم است همانی نیست که در دنیای واقعی اتفاق می‌افتد بلکه به شیوهٔ کارکرد حافظه، تجربه

بیرونی را بازسازی و احیا می‌کند و در این مسیر کارگزینش و استرداد گذشته را مغز بشری انجام می‌دهد. بنابراین وجود واقعیتی مجرد و عینی برای آن که دوره‌های تکامل و زندگی شخصیت‌های رمان در جستجویی زمان از دست رفته در آن جاری کردند، اساساً لازم نمی‌آید. اما در مورد آن چه به جویس مربوط می‌شود آیا اولیس ناآوری و تحولی عظیم نبود؟ آیا در آن جا واقعیت «هاتولیدی» سوی آن جنبش درونی انسانی که آن را به خاطر می‌سپارد و مجزا می‌کند، واکنش احساسی با خردمندانه به نظر می‌آید یا به‌کارگیری حسین پلان‌ها و سطوح مختلف واقعیت که پیش از آن نشاخته یا کمتر مورد استفاده قرار می‌گرفتند، به‌علاوه آن‌ها که رایج‌ترند، نویسندگان کارآزموده محدوده دید ما را نسبت به انسان وسعت می‌بخشدند و غنی می‌سازند. نته‌ها از جنبه کثرت بلکه از نظر کیفیت و ساختار هم به یمن نویسندگانی چون: ویرجینیا وولف، جویس، کالکا یا پروس، می‌توانیم بگوییم که ذهن و احساس ما برای شناخت هویت خود در این اشفته بازار واقعیت، طرح‌ها یا مراتب آن - ساز و کارهای حافظه، بویچی، کشف و شناخت سرشت، طرافت هیجان‌ها و باورها - که به پیش از این نسبت به آن‌ها آگاه نبودیم یا تفکری ناروا و کلیشه‌ای از آن‌ها داشتیم، غنی و توانمند شده است.

تمامی این نمونه‌ها طیف بسیار وسیع سایه روشن‌هایی را که می‌توانند سبب تفاوت در میان نویسندگان رئالیست باشند نشان می‌دهند. در مورد فانتزی، نویسان نیز همین مورد اتفاق می‌افتد. هر چند شاید سبب طولانی شدن این نامه گردد ولی خوش دارم که همراهیم سطح واقعیتی را که در حکمفرمای این دنیا، اثر ادمو کارپنیتز صاحب برتری است، واپسی کنیم.

اگر بخواهیم این رمان را در یکی از دو بنه‌ای که بنا به طبیعت رئالیستی یا فانتزی‌اش تقسیم کرده‌ایم، قرار دهیم، شکی نیست که در دومی جای می‌گیرد، چون در داستانی که روایت می‌کند - و بسیار با ماجرای هنری کریستف بانی جشن سیناتل در هائیتی در می‌آمیزد - وقایع عجیبی رخ می‌دهند که برای ما در دنیای که تجربه‌اش می‌کنیم غیرقابل باورند. با این وجود هر کس این داستان زیبا را خوانده باشد از هسان دانستن کامل‌اش یا ادبیات خیالی راضی نخواهد شد. چرا که قبل از هر چیز، فانتزی جاری در آن همچون آثار نویسندگان خیالی‌نویس چون ادگار آلن پو، رابرت لوئیس استیونسن نویسنده دکتر جکیل و مستر هاید یا خود خف‌لکس بورخه که در داستان «ان‌اگوست» در مباحثی واقعی و واقعیت غیرقابل کتمان است، آشکار نیست. در حکمفرمای این دنیا، نقل وقایع عجیب و غریب به خاطر قربانت و تماس بسیارشان با آن چه در دنیای واقعی در جریان است، به کُل داستان را - داستان از نزدیک شخصیت‌ها و پاره‌هایی از تاریخ هائیتی را دنبال می‌کند - طراوتی رئالیستی می‌دهند. از چه جهت مجبور به این کار می‌شود؟ از آن‌جا که پلان غیرواقعی که غالباً در این رمان نقل می‌شود اساطیری یا افسانه‌ای است و نیز به آن جهت که داستان مبتنی بر تغییر شکل واقعیه یا شخصیتی تاریخی است، به دلیل باور یا اندیشه‌ای که عینی و حقیقی می‌نمایند. اسطوره بیان و وصف واقعیتی در گذشته در قالب باورهای محکم مذهبی یا فلسفی است به شکلی که در تمامی اسطوره‌های موجود همواره در کنار عنصر تخیل یا خیال، زمینه تاریخی و ذهنیتی مشترک حضور دارد (و در بسیاری موارد از آن پیروی می‌شود) و به واقعیت تحمیل می‌گردد، همان‌طور که دانشمندان خبیث داستان بورخس، تلون، اکتوبر، اربیس نرنوس آن سیرا، خیالی را به عالم واقعی تسخیم می‌کنند. اعجاب موفقیت‌آمیز تکنیکی

ما می‌توانیم باز هم بررسی خودمان را ادامه دهیم. اما همان‌جا می‌کنیم حسین‌ها برای نشان دادن تنوعی که می‌تواند رابطه‌ی باشد مابین زاویه دید واقعیتی که در آن زوای و روایت در کنار هم قرار می‌گیرند و نیز این‌که چگونه این زاویه دید به ما امکان سخن گفتن می‌دهد، کفایت کند، مگر این‌که شیفته طبقه‌بندی و فهرست‌نویسی‌های رایج باشیم، کاری که من اهل‌اش نیستم و امیدوارم شما هم نیابید. که مثلاً این‌ها رمان‌های رئالیستی یا خیالی، اساطیری یا دینی، روان‌شناسی یا شعر، تاملی یا اکنش، فلسفی یا تاریخی، سوررئالیستی یا علمی... (در فهرست‌نویسی هم درمان ندارد).

این‌که رمانی را که آنتالیز می‌کنیم با کدام ردیف در فهرست طبقه‌بندی خشک و سرد همخوان است، اهمیت ندارد؛ مهم در یافتن این مسأله است که در همه رمان‌ها سه زاویه دید فضا مکانی، زمانی و تراز واقعیت وجود دارد و نیز این‌که - هر چند در اکثر مواقع این موضوع زیاد آشکار نیست - اساساً هر سه کاملاً مستقل و خودگردانند و از دیگری متمایز، و همچنین این‌که آن‌ها چنان با هم ترکیب می‌شوند که حاصل‌اش نتجیره درونی است که توان اغواگری یک رمان را رقم می‌زند. این توانایی یک رمان در متقاعد ساختن ما به راستی، و با اعتبارش هرگز از نمای ظاهری یا تشابه‌اش با دنیای عینی که ما خوانندگان در آن قرار گرفته‌ایم، ناشی نمی‌شود، بلکه تمام و کمال از موجودیت یگانگ، کارکرد کلمات و سازمان فضا مکانی، زمان و تراز واقعیتی که بر آن بنا شده نشأت می‌گیرد. اگر تمعات و نظام درونی یک رمان در خور داستانی باشند که ادعای جذب خواننده را دارد، می‌توانیم بگوییم در متن‌اش هماهنگی چنان عالی و کامل، ترکیبی بسیار دقیق در موضوع، سبک و زوایا دیدش وجود دارد که خواننده یا خوانندگانش چنان تشنه‌ی تأثیر آن چه برایش نقل می‌کند قرار می‌گیرد که به کلی از خاطر می‌برد که سرگرم خواندن یک داستان است و این باور در او قوت می‌گیرد که این رمان خود زندگی است که از زبان چند شخصیت در فضاها و محنت‌های گوناگون و نیز رفتارها و وقایعی که چیزی کم از واقعیت ندارند، بیان می‌شوند. بدون به‌کارگیری هیچ تکنیک و صورت ادبی، یک زندگی مکتوب و خواندنی و این بزرگترین توفیق تکنیک رمان است؛ دستیابی به ناپیدایی و چنان کفایتی است سازه داستان سرشار از رنگ، طرافت، زیبایی و اثرگذاری که هیچ خواننده‌ی حتی متوجه وجودش هم نمی‌شود و نیز بهره‌مندی از جدایی این هنر، نه‌تنها حسی از ساختگی بودن القا نمی‌کند بلکه داستانی مستند و زنده است که حداقل برای زمانی کوتاه خواننده را از دنیایی که به آن وابسته است، بیرون می‌برد.